

## محاولة دوكنز لتفسير الأخلاق:

### تلاش داوكنز برای تفسير اخلاق:

في كتابه "وهم الإله" يطرح دوكنز محاولة لتفسير الأخلاق، وهو لا يتعرض بصورة صريحة للإيثار الحقيقي الذي ناقشته سابقاً وبينت أن لا نظرية الميمات ولا نظرية الجينة الأنانية ولا الإيثار المتبادل قادرة على تفسيره.

داوكنز در كتاب "پندار خدا" تلاشی برای تفسير اخلاق از خود ارائه می‌دهد. وی به‌طور صریح از پرداختن به ایثارگری واقعی که پیشتر در مورد آن صحبت کردم و گفتم نه فرضیه می‌ها، نه فرضیه ژن خودخواه و نه ایثارگری دوجانبه قادر به تفسير آن نیست، طفره می‌رود.

ولكنه يحاول تفسير نوع من التعاملات الايثارية التي اعتدناها في حياتنا الاجتماعية على أنها تنشأ عندما يخطأ قانون دارويني هدفه وربما بعدها تنتشر كميم ثقافي، ويحاول ربما أن يوهم القارئ أن ما طرحه كافٍ لتفسير كل أنواع الايثار مع أنه في الحقيقة غير كافٍ لتفسير أي نوع من أنواع الإيثار الحقيقي أو الإيثار بلا ثمن، وسيتبين هذا من خلال مناقشة ما يطرحه دوكنز.

وی در عوض می‌کوشد نوعی از رفتارهای ایثارگرانه را که ما در زندگی اجتماعی خود به آنها می‌پردازیم، به این صورت تفسير کند که این رفتارها به هنگام بروز خطا در هدف داروینی به‌وجود می‌آید و چه بسا پس از آن به‌عنوان یک ميم فرهنگی در میان مردم منتشر شود. او می‌کوشد خواننده را به این گمان بیندازد که آنچه مطرح نموده برای تفسير تمام انواع ایثارگری کافی است؛ در حالی که واقعیت آن است که این مطالب برای تفسير هیچ‌یک

از انواع ايتارگري واقعي و ايتارگري بي چشم داشت كفايت نمي كند. به هنگام بررسي ايدهاي داوكينز، اين موضوع روشن خواهد شد.

نحن فيما تقدم تعرفنا على نوعين من الإيثار بوضوح وهما: إيثار الأقارب والإيثار المتبادل ويمكن أن نضيف لهما، الإيثار لأجل السمعة، واستعراض القوة والجرأة لكسب منافع السلطة.

در آنچه بيان شد، به روشني با دو نوع ايتارگري آشنا شديد: ايتارگري خویشاوندی و ايتارگري دوجانبه. مي توانيم به اين دو، ايتارگري براي كسب شهرت، قدرت نمايي و جرأت كسب منافع تسلط را نيز بيفزاييم.

\*\*\*\*

**السمعة:**

**شهرت:**

«كنت قد نوهت على القرابة والتبادل كعمودين رئيسيين للإيثار في العالم الدارويني، ولكن هناك بناء ثانوي يقع على تلك الاعمدة. وبخاصة في المجتمع الإنساني، فبوجود اللغة والثرثرة تصبح السمعة مهمة. واحد الافراد تكون له سمعة كشخص لطيف او كريم. وآخر له سمعة كغشاش وكسول ولا يلتزم بكلامه. وآخر تصبح له سمعة كريمة وطيبة لكن في نفس الوقت قاس من خلال معاقبته للغش بشكل عنيف. النظرية غير المنقحة عن الايثار المشترك تتوقع ان تبني الحيوانات سلوكها على تبادل غير واع لنفس ذلك السلوك لدى أقرانها. وعند الانسان أردفنا اللغة وقوتها لنشر السمعة وعادة على شكل لغط كلامي. لا تحتاج للمعانة الشخصية مثل فشل س من الناس بشراء المشروب لأصدقائه في البار. بل تسمع على باب الدار بأن س بخيل جدا أو لاضافة

بعض السخرية على الموضوع، بأن ص مثلا نام رهيب. السمعة مهمة وعلماء الطبيعة يستطيعون الاعتراف بأن البقاء الدارويني يقتضي ليس فقط أن يكون الفرد مشاركا ولكن أيضا أن يكون له سمعة جيدة كمشارك أيضا»(1).

1. المصدر (دوكنز - وهم الإله): ص219. ترجمة بسام البغدادي بتصرف.

«گفتم خویشاوندی و تعامل، دو ستون اصلی نیکوکاری در جهان داروینی هستند، اما سازهای دیگری هم وجود دارد که بر این دو ستون بنا می‌شوند. به‌ویژه در جامعه بشری که زبان و شایعه وجود دارد، شهرت اهمیت می‌یابد. یک فرد می‌تواند به مهرورزی و سخاوت و دیگری به بخل و زدالت و پیمان‌شکنی شهره باشد. یکی دیگر هم می‌تواند در عین شهرت به سخاوت، به این معروف باشد که متقلبان را بی‌رحمانه تنبیه می‌کند. مطابق نظریه ساده نیکوکاری دوجانبه، انتظار می‌رود که همه جانوران بر پایه چنین ملاحظاتی با شرکای خود رفتار کنند. در جوامع انسانی ما قدرت زبان را نیز برای کسب شهرت به کار می‌گیریم، که معمولاً به صورت شایعه عمل می‌کند. لازم نیست شما به طور مستقیم خساست کسی را تجربه کرده باشید؛ کافی است شایعه بخل و خسیس بودن او با دوستانش را شنیده باشید. یا شاید در آستانه درب خانه کسی بشنوید که فلانی بسیار بخیل است. چه بسا این کار با اندکی چاشنی تمسخر همراه باشد و بگویند که مثلاً وی وحشتناک سخن‌چین است. شهرت اهمیت دارد و زیست‌شناسان نه‌تنها می‌توانند قدرشناسی را برای بقا ارزشمند بدانند، بلکه می‌توانند شهرت به قدرشناسی را هم دارای ارزش بقا بدانند»(1).

1. منبع: ریچارد داوکینز، پندار خدا، ترجمه عربی اثر بسام البغدادی، ص ۲۱۹، با کمی تغییر.

## استعراض القوة والجرأة والتفوق:

### قدرت‌نمایی، جرأت و سروری:

«عالم الاقتصاد النرويجي - الأمريكي تورستين فييلين وعالم الحيوان الإسرائيلي أموتز زهافي أضافا فكرة جذابة أخرى. الايثار ربما يكون وسيلة لاستعراض السلطة

أو التفوق. علماء السلوك قد رصدوا ما يسمى ب(فعل الكرماء) والذي سمي تيمنا بتقليد يتبارز فيه الزعماء المتنافسون في قبائل الشمال الغربي بإقامة مأدبة مدمرة بكرمها. وفي حالات التطرف تتماذى النوبات الانتقامية حتى يصبح أحد الطرفين شديد الفقر تاركا الطرف الآخر ليس بأفضل حالا منه. مبدأ فابلان عن الاستهلاك المظهري يضرب على الوتر الحساس عند الذي يشاهد المشهد المعاصر. ومساهمة زهافي التي أهملها العديد من الطبيعيين حتى وضع الرياضي اللامع غرفين نموذجا رياضيا لها ساهمت في وضع نسخة تطويرية لفعل الكرماء. زهافي درس العصافير الثرثرة البنية التي تعيش وتتكاثر في مجموعات. ومثل العديد من الطيور الصغيرة فإن الثرثار يطلق صيحات تحذير ويترعون بالاكل لبعضهم. وتحقيق دارويني عن ذلك الايثار سيبدو لأول وهلة وكأنه للتبادل والقرابة بين العصافير. وعندما يطعم الثرثار طيرا آخر فهل يتوقع ان يحصل على طعام منه في وقت لاحق؟ أم أن ذلك فقط يحصل بسبب القرابة الوراثية؟ وتفسير زهافي غير متوقع بالمرّة. الثرثار المتسلط يؤكد هيمنته بإطعام أتباعه. وباستعمال تعابير تشبيهية لارضاء زهافي فإن الطائر المهيمن وكأنه يقول أنظروا كم انا متفوق بالنسبة لكم، أنا عندي المقدرة على اعطائكم طعاما أو انظروا كم أنا متفوق عليكم بأن اجعل نفسي عرضة للنسور بالجلوس على فرع عال لأعطي اشارة الإنذار للباقيين الذين يأكلون على الأرض وملاحظات زهافي وزملائه ترينا بأن طيور الثرثار تتبارى بشكل دائم على دور الحارس. وعندما يحاول أحد الطيور الاتباع اعطاء الطعام لطائر مهيمن فإن محاولته تقابل برفض عنيف. وملخص فكرة زهافي هو ان استعراض التفوق يتماشى مع كلفته. والمتفوق فقط يستطيع استعراض تفوقه بتلك الهدايا الثمينة. وبذلك السعر يستطيعون جذب عدد أكبر من الاناث وذل باستعراض الكرم والاستعداد للمخاطرة من اجل الاخرين»(1).

1. المصدر (دوكنز - وهم الإله): ص220. ترجمة بسام البغدادي بتصرف.

« تورستن وبلين(\*) اقتصاددان نروژی-آمریکایی، و آموتر زهاوی(\*\*) جانورشناس اسرائیلی، ایده‌های جالب دیگری را به این دیدگاه افزودند. بخشش نیکوکارانه می‌تواند تبلیغی برای چیرگی یا برتری باشد. انسان‌شناسان این پدیده را "اثر پُتلاچ"(Potlatch effect) می‌نامند. نام پتلاچ برگرفته از رسمی است که در میان برخی قبایل سرخ‌پوست رقیب در ساحل شمال غربی آمریکا رواج داشته است. در این رسم، دوئل روسای قبایل رقیب به این صورت بوده است که هر کدام میهمانی‌هایی مجلل و با ریختوپاش ترتیب می‌دادند. در موارد حاد، این سورچرانی‌های انتقامجویانه آن قدر ادامه می‌یافته تا اینکه طرف بازنده دچار فقر و

تهیدستی گردد، در حالی که برای برنده هم دیگر چندان مال و ثروتی باقی نمانده بود. مفهوم "مصرف جلوه‌گرانه" که وبلن پیش نهاده نیز نظر بسیاری از ناظران صحنه امروزی را جلب کرده است. رهیافت زهاوی، روایتی تکاملی از ایده پتلاچ ارائه می‌دهد که زیست‌شناسان سال‌ها به آن بی‌توجه بودند تا اینکه او با مدل‌های درخشان ریاضی برگرفته از نظریه آلن گرافن (\*\*\*) آنها را به اثبات رساند. زهاوی به تحقیق درباره سهرهای عربی پرداخت. این پرندگان کوچک قهوه‌ای، در گروه‌های اجتماعی زندگی می‌کنند و به طور مشارکتی به زاد و ولد می‌پردازند. این سهرها هم مانند بسیاری از پرندگان کوچک صداهای هشداردهنده‌ای تولید می‌کنند و همچنین، به همدیگر غذا اهدا می‌نمایند. یک پژوهش داروینی درباره چنین کنش‌های نیکوکارانه‌ای، نخست به دنبال رابطه لطف متقابل و روابط خویشاوندی میان پرندگان ایجاد می‌گردد؛ و هنگامی که یک سهره به هم‌گروهش غذا می‌دهد، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا پرنده، انتظار دارد آن دیگری بعداً لطف او را جبران کند؟ یا دریافت‌کننده لطف، یک خویشاوند ژنتیکی نزدیک به لطف‌کننده است؟ تعبیر زهاوی کاملاً غیرمنتظره است. با استفاده از زبان مردم‌شناسانه‌ای که زهاوی می‌پسندد، پرنده سخاوتمند چیزی شبیه این می‌گوید: "بین من چقدر برتر از تو هستم، من از عهده غذا دادن به تو برمی‌آیم" یا اینکه می‌گوید: "بین من چقدر برتر از تو هستم که حاضرم بر بالاترین شاخه بنشینم و نگهبانی بدهم و خطر شکار شاهین شدن را به جان بخرم، تا رفقا بتوانند با خیال راحت روی زمین غذا بخورند". مشاهدات زهاوی و همکارانش حاکی از آن است که سهرها، فعالانه بر سر ایفای نقش خطرناک نگهبانی با هم رقابت می‌کنند؛ و هنگامی که یک سهره فرودست بکوشد به هم‌گروه فرادست خود غذا تعارف کند، این پیشنهاد ظاهراً سخاوتمندانه با خشونت رد می‌شود. اصل ایده زهاوی این است که تبلیغ‌گر فرادست، با هزینه‌ای که می‌پردازد، سروری خود را در عمل ثابت می‌کند. فقط یک فرادست حقیقی می‌تواند از عهده پرداخت هزینه هدایای تبلیغاتی گران‌قیمت برآید و به این ترتیب سروری خود را به رخ بکشد. افراد برای کسب موفقیت، مثلاً در جذب کردن ماده‌ها، متحمل جلوه‌گری‌های پرهزینه‌ای مانند بذل و بخشش‌های چشم‌گیر یا خطرکردن‌های خیره‌کننده می‌شوند.

«(1).

1. منبع (ریچارد داوکینز - پندار خدا): ص ۲۲۰. ترجمه عربی بسام البغدادي، با کمی تغییر.

(\*)- تورستین ویلن (Thorstein Bunde Veblen) جامعه‌شناس، اقتصاددان و منتقد اجتماعی در سال ۱۸۵۷ از پدرمادری نروژی در ویسکانسین آمریکا به دنیا آمد. وی دارای مدرک دکترای فلسفه و نیز دکترای اقتصاد بود و در نهایت در سال ۱۹۲۹ در نهایت گنهامی و فقر جان سپرد. او برجسته‌ترین نویسندگانی است که آمریکا را به نقد کشیده و سهم بزرگی در بررسی جامعه آمریکایی داشته است. وی بنیان‌گذار مکتب نهادگرایی در اقتصاد بود. سه خط فکری عمده در همه کارهای او تجلی یافته است که این سه خط کلی در قالب تکامل‌گرایی داروینی، آشوب‌گرایی تحلیلی و مباحث فلسفه علمی قابل طرح می‌باشد. (مترجم)

(\*\*) - آموتز زهاوی (Amotz Zahavi) متولد ۱۹۲۸ پروفیسور افتخاری در رشته جانورشناسی در دانشگاه تل‌آویو اسرائیل و یکی از بنیان‌گذاران انجمن حفاظت از طبیعت اسرائیل می‌باشد. (مترجم)

(\*\*\*) - آلن گرافن (Alan Grafen) رفتارشناس و زیست‌شناس تکاملی اهل اسکاتلند است و به تدریس در یکی از کالج‌های آکسفورد اشتغال دارد. مطالعات تخصصی وی در زمینه کاربرد نظریه بازی‌ها در زیست‌شناسی است. وی در سال ۱۹۹۰ به کمک یک مدل ریاضی نشان داد که نظرات زهاوی می‌تواند در جمعیت‌های طبیعی درست باشد. (مترجم)

## تلخیص دوکنز لأسباب الإیثار الأربعة:

### خلاصه دلایل چهارگانه ایثارگری داوینز:

«لدينا أربعة أسباب جيدة من الناحية الداروينية ليمتتع الفرد بالايثار والكرم والأخلاق الحميدة تجاه الآخرين:  
الأول: هو وجود القرابة الوراثية كحالة خاصة.  
الثاني: وجود رد الجميل المتبادل والمعروف بالمعروف وعمل المعروف بتوقع الدفع لاحقاً وذلك يقودنا للنقطة.  
الثالث: المنافع الداروينية الناتجة من وجود السمعة الحسنة للكرم واللفظ.  
والرابع: لوكان زاهافي محققاً فهناك منفعة إضافية للكرم المتبادل كطريقة لشراء دعابة أصلية وغير قابلة للتزييف»(1).

1. المصدر (دوکنز - وهم الإله): ص 220. ترجمة بسام البغدادي بتصريف.

« بنابراین تاکنون چهار دلیل داروینی خوب برای نیکوکاری، سخاوت یا اخلاقی بودن هر فرد در قبال دیگران داریم:  
نخست: خویشاوندی ژنتیکی است که حالتی ویژه به‌شمار می‌رود.

دوم: نیکوکاری متقابل است، یعنی لطف کردن در مقابل لطف دریافتی و نیز لطف کردن با انتظار جبران آن.

مورد سوم: که از این موارد به دست می‌آید، مزیت دارویی کسب شهرت مهربانی و بخشندگی است.

چهارم: اگر حق با زهاوی باشد، بخشندگی جلوه‌گرانه علاوه بر کسب شهرت موجب یک تبلیغ واقعی می‌شود» (1).

1. ریچارد داوکینز، پندار خدا، ترجمه عربی اثر بسام البغدادی، ص ۲۲۰، با کمی تغییر.

هذه الأمور كلها ليست إيثاراً حقيقياً فالأمر الأول والثاني ارتكزا كما علمنا سابقاً على أنانية الجينة وعلى الإيثار المتبادل، والثالث والرابع يمكن دمجهما مع الإيثار المتبادل؛ لأنهما يصبان في نفس فكرة "اعطي اليوم واجني الفائدة غداً"، فكلاهما عبارة عن فعل الإيثار لتحقيق فائدة مستقبلية، وكل هذه الأنواع ليست أنواع إيثار حقيقي، إذن فوجود هذه الأنواع من الإيثار لا تعطي تفسيراً للإيثار الحقيقي المتعمد.

هیچ‌کدام از موارد فوق، ایثارگری واقعی به‌شمار نمی‌روند. مورد اول و دوم همان طور که پیشتر مشخص نمودیم، بر خودخواهی ژنها و ایثارگری دوجانبه تمرکز دارد. سومین و چهارمین مورد را نیز می‌توان با ایثارگری دوجانبه ادغام کرد زیرا هر دو به مرام "امروز می‌بخشم و فردا سودش را می‌برم" چشم دارند؛ هر دو عبارتند از ایثار کردن برای کسب منفعتی در آینده. بنابراین هیچ یک از این موارد چهارگانه، ایثارگری واقعی محسوب نمی‌شود. نتیجه آنکه وجود همه این نوع ایثارگری‌ها، تفسیری برای ایثارگری واقعی عامدانه، ارائه نمی‌کند.

\*\*\*\*\*

## محاولة دوكنز لتفسير الأخلاق والإيثار الحقيقي لم تنته:

### تلاش نافر جام داوكينز براى تفسير اخلاق و ايتارگرى واقعى :

«معظم الوقت فيما قبل التاريخ عاش الانسان في ظروف أدت إلى تطور انواع الايثار الاربعة المذكورة. عشنا في قرى او قبلها في مجموعات متجولة كما يفعل قرد البابون وبشكل جزئي معزولين عن الجيران او القرى القريبة. معظم أعضاء مجموعتك يكونون أقاربك، وهم أقرب لك من أعضاء المجموعات الأخرى، وهذا يوفر الكثير من الفرص لتطور ايثار الأقارب وكنت لتقابل أفراداً آخرين لمرات عديدة على مدى حياتك، بغض النظر عن كونهم أقارب أو غرباء، وهذا يوفر ظروف مثالية لتطور الايثار المتبادل. وهي ايضا الظروف المثالية لبناء السمعة والاعلان عنها للشخص باحد او جميع الطرق الاربعة التي ذكرناها. والاتجاه الوراثي للايثار يفضل من قبل الانتخاب الطبيعي في الانسان الاول. ومن السهل ان نرى لماذا كان اسلافنا جيدين بالنسبة الى مجموعاتهم وسيئين وخائفين من المجموعات الاخرى. ولكن ما سبب طبيئتنا تجاه بعض؟ بما اننا اليوم نعيش في مدن كبيرة ولسنا محاطين بالاقارب بشكل عام وفي كل يوم نرى اشخاصا لن نراهم بعد ذلك طوال حياتنا، نحن طبيين حتى بالنسبة للاخرين الذين ينتمون لمجموعات خارجة عن نوعنا كيف هذا ممكن؟

من المهم أن لا نخطيء بتقدير دور الانتخاب الطبيعي. فالانتخاب لا يُفضل تطور من هو مدرك بوعي لما هو جيد بالنسبة لمورثاته. ذلك الادراك كان عليه ان ينتظر للقرن العشرين ليصل الى مستوى من الوعي بل الفهم الكامل في حالة قلة من العلماء المختصين. القاعدة فيما يفضله الانتخاب الطبيعي عموما هو نشر المورثات التي صنعتها. والقواعد بشكل عام وبطبيعتها تخطيء اهدافها احيانا. وفي دماغ هناك القاعدة التي تقول "ابحث عن احياء صغيرة تزقزق في العش وادفع ببعض الطعام في الفراغ الاحمر في رؤوسها" تؤدي الى الحفاظ على المورثات التي بنت تلك القاعدة لان الاشياء الصغيرة التي تزقزق ستكون بشكل طبيعي من نسله. ولكن القاعدة تخطيء عندما يصل ابن طائر اخر للعش بشكل ما وذلك الشيء يبرع طائر الواقواق فيه. هل من الممكن ان يكون اندفاعنا الاخلاقي الجيد هو الذي يخطيء الهدف. كما اخطأت غريزة الطائر الاحمر وتسببت له باجهاد نفسه من اجل طائر الواقواق؟ بل هناك تشبيه اقرب وهو اندفاع الانسان لتبني طفل. وهنا علي ان اسرع بتوضيح ان "إخطاء



الهدف " مقصود به المعنى الدارويني البحث. ولا تحمل أي معنى انتقاصي باي شكل من الاشكال.

فكرة الخطأ أو الناتج العرضي "الذي اريد الدفاع عنه يعمل بالشكل التالي. الانتخاب الطبيعي في زمن الاسلاف عندما كنا نعيش في مجموعات جواله كالبابون برمج في عقولنا الميول الايثارية الى جانب الجنسية والجوع والخوف من الاجنبي.. الخ. وعندما يقرأ زوجين من الازكيا كتاب داروين فانهما يعرفان بان السبب النهائي لاندفاعهم الجنسي هو التكاثر. ويعلمون بان المرأة لن تحمل لانها اخذت حبوب منع الحمل. ولكن ذلك لن يؤدي باي شكل لتخفيض الدافع الجنسي بسبب تلك المعرفة. ان الرغبة الجنسية هي رغبة جنسية في النفس وهي مستقلة تماما عن هدفها الدارويني الذي ساقها. انها حاجة قوية موجودة بشكل مستقل عن هدفها النهائي. وانا اقترح هنا أن الحاجة والدافع هو نفسه بالنسبة للطف والطيبة والايثار والكرم والتعاطف والرافة. وفي ايام الاسلاف كانت لدينا فرصة لتكون ايثاريين فقط بالنسبة للاقرباء ومن يعتقد انه سيبادلنا المعروف. وفي ايامنا هذه لم تعد تلك القيود موجودة لكن القاعدة بقت. ولماذا لا؟ انها كالرغبة الجنسية. ولا نستطيع شيئاً ازاء الشعور بالرافة عند رؤية شخص يبكي لمصيبة ما (وليس بالقرب او ممكن نتوقع من رد الجميل) تماما كما لا نستطيع شيئاً ازاء رغبتنا في شخص من الجنس الاخر (رغم انه من الممكن ان يكون عقيماً او غير مهياً للانجاب) الاثنان خطأ بالهدف اخطاء داروينية: اخطاء مباركة وثمانية»(1).

1. المصدر (دوكنز - وهم الإله): ص220 - 222. ترجمة بسام البغدادي بتصرف.

« در طول بیشتر دوره پیش از تاریخ زندگی بشر، آدمیان در شرایطی میزیستند که همه این چهار شیوه نیکوکاری به سمت تکامل پیش رفته است. نیاکان ما در روستاها میزیستند، یا پیش از آن در گروهایی کوچکشین همان طور که بابونها رفتار می کنند، قدری از دیگر گروهها یا روستاهای همسایه به دور بودند. بیشتر اعضای گروه، خویشاوند هم بودند و رابطه شان با هم نزدیکتر از رابطه آنها با دیگر گروهها بوده؛ یعنی مجال نیکوکاری به خویشاوندان، فراوان بوده است، و چه همگروه، یک فرد خویشاوند او بوده باشد یا نه، بسیار محتمل بوده است که آنان در طول زندگی مرتب همدیگر را ببینند؛ یعنی شرایط برای تکامل نیکوکاری متقابل ایدال بوده است. همین طور شرایط برای کسب شهرت نیکوکاری و نیز سخاوت جلوه گرانه نیز ایدال بوده است. بنابراین گرایش ژنتیکی به نیکوکاری می توانسته توسط هر یک از چهار شیوه فوق در انسانهای نخستین شکل بگیرد. به راحتی

می‌توان دید که چرا اجداد ما به هم‌گروه‌هایشان نیکی می‌کردند و به دیگر گروه‌ها، بدی می‌کرده و از آنها هراس داشته‌اند. اما امروزه بیشتر ما در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنیم، حال دیگر خویشاوندان ما، اطرافمان نیستند، و هر روزه کسانی را می‌بینیم که شاید دیگر هرگز نبینیم. پس چرا ما هنوز به دیگران، و حتی به کسانی که اصلاً تعلق به جامعه ما ندارند، نیکی می‌کنیم؟

مهم است که دامنه انتخاب طبیعی را درست تعبیر کنیم. آگاهی از آنچه برای ژن‌ها سودمند است حاصل انتخاب طبیعی نبوده است. این آگاهی باید منتظر می‌مانده تا در قرن بیستم به سطحی از شناخت برسد که حتی امروزه نیز فهم کامل آن تنها برای اندکی از دانشمندان متخصص امکان‌پذیر می‌باشد. کار انتخاب طبیعی اما، ایجاد قواعد سرانگشتی بوده که در عمل شانس بقای ژن‌های سازنده‌اش را افزایش می‌دهد. قواعد سرانگشتی، با طبیعتی که دارند، گاهی خطا می‌کنند. در مغز یک پرنده، قاعده "از موجودات کوچک جیغ‌جیغوی داخل لانه‌ات مراقبت کن و درون شکاف‌های قرمز جلوی سرشان غذا بریز" معمولاً به حفظ ژن‌های مولد این قاعده کمک می‌کند، چرا که اجسام شکافدار جیغ‌جیغو در لانه پرنده، معمولاً جوجه‌های خود آن پرنده هستند. این قاعده هنگامی به خطا می‌رود که جوجه پرنده دیگری وارد لانه شود. این همان وضعی است که کوکو ایجاد می‌کند. آیا ممکن نیست به سان غریزه مادرانه چکاوک که دست‌رنجش را به دهان جوجه کوکو می‌ریزد، گرایش نیکوکارانه ما نیز خطا کند؟ یک نمونه بارز نزدیکتر به ما، تمایل آدمی به قبول فرزندخوانده است. باید فوراً یادآور شوم که "خطا کردن" در اینجا فقط و فقط معنای داروینی دارد و حاوی هیچ بار اخلاقی یا تحقیرآمیزی نیست.

به عقیده من، ایده "خطا" یا "محصول فرعی" چنین است: در زمان نیاکان ما، هنگامی که آنان در گروه‌های کوچکی مانند بابونها می‌زیستند، انتخاب طبیعی در مغز آنان میل به نیکوکاری را برنامه‌ریزی کرده، همان طور که میل جنسی، حس گرسنگی، بیگانهراسی و سایر موارد را ایجاد نموده است. یک زوج باهوش می‌توانند آثار داروین را بخوانند و بدانند که علت غایی میل جنسی‌شان زادآوری است و همچنین بدانند که زن بخاطر مصرف قرص ضدبارداری نمی‌تواند بارور شود و در عین حال با دانستن این نکته، میل جنسی‌شان فروکش نکند. میل جنسی، میل جنسی است و توان آن در روان فرد، مستقل از هدف داروینی محرک آن می‌باشد. این میل قوی، مستقل از علت غایی‌اش وجود دارد.

نظر من این است که همین نکته در مورد میل به نیکی کردن، سخاوت، شفقت و ترحم نیز صادق است. نیاکان ما فقط مجال داشته‌اند که به خویشان نزدیک و قدرشناسان

بالقوشان نیکی کنند. امروزه دیگر این محدودیتها وجود ندارد، اما این قاعده نیکی کردن همچنان پابرجا است. چرا که نباشد؟ میل نیکوکاری هم درست مثل میل جنسی است. وقتی می‌بینیم که بی‌گناه بیچاره‌ای اشک می‌ریزد، حتی اگر خویشاوندمان نباشد و نتواند لطف ما را جبران کند، نمی‌توانیم احساس ترحم نکنیم؛ درست همان طور که وقتی فردی از جنس مخالف را می‌بینیم حتی اگر کاملاً نازا باشد یا موقتاً قادر به باروری نباشد، شاید نتوانیم احساس شهوت نکنیم. هر دوی این موارد، کجروی یا خطای هدف داروینی هستند: خطاهایی لطیف و والا»<sup>(1)</sup>.

1. منبع: ریچارد داوکینز، پندار خدا، ترجمه عربی اثر بسام البغدادی، ص ۲۲۰ تا ۲۲۲، با کمی تغییر.

ملخص ما یرید دوکنز قوله هو: إنَّ صفات من نوع إیثار بئمن تحولت إلی صفات إیثار من دون ثمن بسبب خطأ فی تنفيذ القانون كما قال: «والقواعد بشكل عام وبطبیعتها تخطيء أهدافها أحياناً» نتیجة تغير الظروف «وفي ایامنا هذه لم تعد تلك القيود موجودة» لكن القاعدة بقیت.

خلاصه آنچه داوکینز می‌خواهد بیان کند، چنین است: ویژگی‌هایی از جنس ایثارگری با چشمداشت، به دلیل بروز خطا به هنگام اجرای قانون، به ایثارگری بدون چشمداشت تبدیل شده است؛ همان طور که می‌گوید: "قواعد سرانگشتی، با طبیعتی که دارند، گاهی خطا می‌کنند" که آن هم از تغییر شرایط ناشی می‌شود. همچنین "امروزه دیگر این محدودیتها وجود ندارد" ولی قاعده همچنان پابرجا است.

\*\*\*\*\*